

بازی و فراغت

به مثابه

خلاقیت و معنویت

(چگونه جدی "نباشیم"!)

عبدالعظیم کریمی

سرشناسه	کریمی، عبدالعظیم، ۱۳۳۵-
عنوان و نام پدیدآور	بازی و فراغت به مثابه خلاقیت و معنویت (چگونه جدی نباشیم!)/عبدالعظیم کریمی.
مشخصات نشر	تهران: موسسه فرهنگی مدرسه برهان (انتشارات مدرسه)، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۱۵۶ ص.
شابک	978-964-08-1367-6
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	بازی‌ها — جنبه‌های انسان شناسی
موضوع	Games -- Anthropological aspects :
موضوع	بازی‌ها — جنبه‌های مذهبی — اسلام
موضوع	Games -- Religious aspects -- Islam :
موضوع	اوقات فراغت — جنبه‌های اجتماعی
موضوع	Leisure -- Social aspects :
موضوع	اوقات فراغت — جنبه‌های مذهبی — اسلام
موضوع	Leisure -- Religious aspects -- Islam :
موضوع	خلاقیت — جنبه‌های مذهبی — اسلام
موضوع	Creative ability -- Religious aspects -- Islam :
شناسه افزودن	سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، انتشارات مدرسه
رده بندی کنگره	۱۳۰ / ۲۰۶ / ۸ / ۴۵۴ GN
رده بندی دیویی	۸۷ / ۲۰۶
شماره کتابشناسی ملی	۴۹۵۱۰



سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
وزارت آموزش عالی

بازی و فراغت به مثابه خلاقیت و معنویت

(چگونه جدی "نباشیم")

نویسنده: عبدالعظیم کریمی

طراح جلد و گرافیک: سیاوش نوری

چاپ اول: ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: رایانه نگار

چاپ و صحافی از: چاپ خجسته

حق چاپ محفوظ است

ISBN 978-964-08-1367-6

نشانی: تهران، خیابان سپهبد قرنی، پل کریمخان زند، کوچه شهید محمود حقیقت‌طلب، شماره ۸
تلفن: ۸۸۸۰۰۳۲۴-۹ دورنویس (فاکس): ۸۸۹۰۳۸۰۹



MadresehPub



MadresehPub



www.enma.ir

فهرست مطالب:

۵	گزین‌های آغازین
۷	به‌جای پیش‌گفتار
۲۳	مرگِ بازی و خلاقیت در بستر بازی و خلاقیت
۳۹	فراغت و بازی به مثابه خودیابی و رهایی
۶۷	بازی و فراغت به مثابه عبادت و معنویت
۸۳	فراغت در عبادت
۹۹	بازی و فراغتِ محض به مثابه خودبودگی و گشودگی محض
۱۱۳	بازی و فراغت به مثابه خویش‌گستری
۱۲۸	خودبودگی و یگانگی
۱۳۹	مرگِ بازی در «بستر» یادگیری
۱۴۵	کلام آخر
۱۵۱	منابع

(با اقتباس از کیگارد)

به جای پیش گفتار

«وَمَا أَرْأَىٰ إِلَّا مِنْ الْمُتَكَلِّفِينَ»

(سوره ص/۸۶)

آنچه فراروی شما گشوده است از همان آغاز، پایانی است چالش برانگیز بر آنچه تاکنون درباره «بازی» و «فراغت» به معنای رایج و مانوس آن‌ها بیان شده است. این «پایان هنگامه ساز» سرآغازی بس دردسرساز در پی خواهد داشت که بی گمان باید از

بن جان آماده پذیرش عواقب آن شد؛ در غیر این صورت، سزاوار است که پیشاپیش خود را از این فضای «خردآشوب» و گفتمان «هنجارکوب» به دور نگه داریم.

پیش شرط ورود به چنین فضایی از فهم و درک «نامتعارف» از بازی و فراغت، خروج از درک قالبی و سپس فرا آمدن از کالبد ذهن و آنگاه زدودن ذهنیت‌های کالبدی است تا پس از آن، امکان وقوع «بعثت دانایی» و ظهور «قیامت بینایی» از مفهوم بازی و فراغت، به مثابه «خلّاقیت و معنویت»، فراهم آید.

این «بعثت بینش‌زا» و این «خیزش جهش‌ناک» زمانی رخ می‌دهد که دستگاه اندیشه‌ی خود را از قتلگاه «بازی اختلاف عبارات» نجات دهیم.

با تعبیر هشدارآمیز شیخ اشراق؛ «بازی ندهد تو را اختلاف عبارات؛ چرا که هنگامی که آپس در قبور است برانگیخته شود و بشر در پیشگاه حق تعالی در روز قیامت حاضر شده، شاید از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر (۹۹۹) کشته عبارات و ذبح شده شمشیرها. اشارات، مبعوث شوند که خونشان بر گردن خودشان است؛ آن‌ها از معانی غافل شدند و در نیجه، مبانی و اصول را گم کردند».

به راستی مقصود شیخ اشراق از «کشته عبارات» و «ذبح شده اشارات» چیست و قیامت به چه معنا و در چه زمانی است که ما را از دام این فریب بزرگ نجات می‌دهد؟ افزون بر آن، مراد از برانگیخته شدن از قبور چیست که این چنین موجب «بیداربینی» و «بینش‌ورزی» شوند می‌شود؟

آیا جز این است که یکی از آثار قیامت آن است که حقیقت هر چیز همان گونه که هست آشکار می‌شود؟ حقیقتی که فقط در روز قیامت دل‌ها و بیداری دیده‌ها آشکار می‌گردد؛ روزی که حجاب از برابر دیدگان فسخ می‌گردد و فهم انسان از «بند فهم» او به در می‌آید. آنگاه معانی و اشارات مدفون شده در کالبد و ازگان ستم‌دیده، سر بر می‌آورند.

آنچه ما را از یگانگی معنا خارج کرده، تن دادن به خودبیگانگی‌های مکرر است؛ این بیگانگی قبر یادگیری‌های شرطی شده است که ما را در خود مدفون ساخته است. خروج از این قبرستان و زندان زمانی میسر است که ما از دام تکلف و جدیت

۱- لا یلعبن بک اختلاف العبارات فانه «إذا بعث ما فی القبور» واحضر البشر فی عرصة الله تعالی يوم القيامة لعل من کل الف تسعمائة و تسع و تسعين یبعثون من اجدانهم و هم قتل من العبارات ذباح سیوف الاشارات وعلیهم دماؤها وجراحها. غفلوا عن المعانی فضعوا المبانی. الحقیقة شمس واحدة لا تعدد بتعدد مظاهرها من البروج. المدینة واحدة و الدروب کثیرة والطرق غیر یسیرة (بخشی از فصل اول کتاب «کلمة التصوف» اثر شهاب‌الدین سهروردی)

۲- تو را آن فهم بند است؛ از فهم به درآ (مولوی، فیه مافیه)

بیگانه‌ساز با خود رها شویم و آن لحظه، بی‌گمان همان لحظه «فراغت» است که «فانصب» اتفاق می‌افتد.

بازی عبارات ما را از آگاهی ناب برای رهایی از صورت‌ها و کالیده‌های ناباب محروم می‌سازد و زمانی پایان می‌یابد که «بعثت روح» در دیدمان ما اتفاق افتد. آن‌گاه معانی واقعی از قبر واژگان برانگیخته و نمایان می‌شوند. این برانگیختگی جهش‌زا زمانی محقق می‌شود که جان و روح آدمی، آزاد از تلاطم امواج ذهنی و نقوش پراکنده، مستعد پذیرش «فیض ربوبی» و درک واقعیت هستی، همان‌گونه که «هست»، باشد. یعنی زمانی که خاطر انسان از ذهنیت‌های او پاک شود و همچون ورق ساده و بی‌نقش آماده پذیرش نقش او گردد.

ناتمام فیض پذیرد، هیئات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

حافظ

ساده کردن «ورق وجود» همان «توای الهی» برای پذیرش «ندای الهی» است. و تا زمانی که ذهن و دل از «خاطر غیر» خالی نباشد، «رقم فیض» در آن جاری نمی‌شود؛ اما مصیبت دردناک این است که آدمی بدون توجه به سرمایه درونی و کتاب نوشته شده فطری خود می‌خواهد بر نوشته قبلی، چیزی از بیرون بنویسد!

برنوشته هیچ بنویسد کسی؟

یا نهاله کارد اندر مغرس!

مولوی

پس تا ذهن و دل خود را از نقش‌های پراکنده و آموخته‌های بی‌مایه خالی نکنیم، توفیق پذیرش فیض الهی را نخواهیم داشت. تا زمانی که دل را از اندیشه غیر حق آزاد نکنیم، پذیرای عشق الهی نخواهیم شد. «قلم فیض» در ورق سفید و ساده و خالی از نقش و نگار پراکنده رقم می‌زند. آنگاه که در «فراغت کامل» به سادگی و آرامش کامل نائل آییم، مستعد «نور الهی» در «دل خالی» خواهیم شد.



فقط یک روح آرام و فراغت یافته می‌تواند حقیقت اشیا را، همان گونه که هست، دریابد. زمانی که روح ناآرام است، به سان امواج آب و تلاطم سطح آن، ما را از دیدن عمق آن ناتوان می‌کند. هنگامی که اجازه می‌دهیم ذهن و دل به دور از تکلف و تعلق و عاری از سویمندی و جزم‌اندیشی، با فراغت و آسایش در جای خود آرام گیرند، در اصل می‌کوشیم نفسانیت خود را در تفسیر واقعیت مداخله ندهیم و این عدم مداخله، فعال‌ترین و خلاق‌ترین کنش انسان را به ارمغان می‌آورد: تنها در ساحت «فراغت» می‌توان معنایی را که بر خواهیم شکافت، دریافت نمود؛ فراغتی که ذهن و دل ما را از هوای نفس خالی کرده باشد!

در این ساط روح و «فراغت محض» است که انگیزه‌ای از جنس «شور الهی» به سمت «شعور نورانی» نیرو می‌گیرد و قیامتی شورانگیز وجود آدمی را فرا می‌گیرد. این قیامت انسانی، به سبب و سلوک آفاقی را نیز در خود پنهان دارد و موجب آن می‌شود که هر چیز همین گونه که هست، در برابر دیدگان ما قرار گیرد؛ مشروط به آن که در خود قیامتی به باقیمانده هر چیز را همان گونه که هست، دریابیم.

پس قیامت شو! مت را ببین

دیدن هر چیز را شرط است این

مولوی

آیا جز این است که یکی از آثار قیامت برانگیز، آمدن از «قبور» است و خروج از قبور، همان فرارفتن از قالب‌های کهنه و انگاره‌های منسوخ شده‌ای است که دل و دیده ما را در خود زندانی و مدفون کرده و دیوارهای نامرئی این جهان را مخوف ما را از حقیقت هستی و هستی حقیقی، همان گونه که هست، محروم ساخته است؟ پس، بایسته آن است که هر چه سریع‌تر و کوشاتر شکافی سترگ در کالبد این زندان ایجاد کنیم و ذهن و دیده خود را از حصار و حجاب آن آزاد سازیم. بزرگ‌ترین زندان ذهن، ذهنیت‌های محدود شده به فهم هنجار و عادات منجمد شده است که ما را از نویینی و نوزایی باز می‌دارد.

۱- اشاره به آیه شریفه: *أَزَیْتُ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا* / آیا آن کس که هوای (نفس) خود را معبود خویش گرفته‌است دیدی؟ آیا (می‌توانی) ضامن او باشی. (سوره فرقان: آیه ۳۴) یا: *أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ* / پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانید. (سوره جاثیه: آیه ۳۲) در اینجا «هواه» همان بت‌های ذهن، خودهای دروغین و پیش‌فرض‌های خودمحورانه و خودبینانه است که مانع آزادی و فراغت انسان از دام نفس (Ego) می‌شود.

این جهان زندان و ما زندانیان

حفره کن زندان و خود را وارهان

مولوی

این جهان، بر ساخته ذهن شرطی شده ماست که با جهان برخاسته از ذهن وارسته متفاوت است. ما در این جهان برای انجام دادن کاری عظیم آمده ایم؛ این که خود را از «جهان پندار» (جهان حاضر) رها سازیم و به «جهان دیدار» (جهان غیب) روی آوریم. یعنی از «جهان بسته» (بطالت) به درآییم و به «جهان رسته» (فراغت) روی آوریم؛ اما کیست که با این «کنش قهرمانانه» و «خروج شکافته»، از دام بازی های «بیگانه ساز» رها شود و به کاری بی «یگانه ساز» دست یابد؟

تمام کوشش ما، آگاهانه یا ناآگاهانه، انجام دادن آن کاری است که برای آن آفریده شده ایم و این کار - برخلاف انتظار - همان فراغت رها ساز است؛ یعنی «انقطاع از غیر» و «اتصال به حق»، که تنها با «ارستگی تمام عیار» امکان پذیر است.

ما زمانی می توانیم به این کار عظیم برسانیم (برسانت سلیم) برداریم که از کارهای مجازی و توهمی دست برداریم. این دست بردارتن چیزی جز «فراغت محض» از دغدغه های بی مرز روزمرگی، که حاصلی جز «فروگاهندگی بی محض» ندارد، نیست.

زیرا به تعبیر «هگل»؛ هر آنچه هست فقط در زمانه موجودیت می یابد که موجود نباشد (اندیشه های متی، ص ۸۴). آنچه هست تظاهری است از آنچه «نیست»، اما آنچه نیست می نماید هستی واقعی ست. به قول مولوی:

نیست را بنمود هست آن مُحْتَشَم

هست را بنمود بر شکل عَدَم

ما زمانی می توانیم به این تمایز یافتگی بین هست و نیست نایل شویم که «جهان مجازی» را از «جهان حقیقی» باز شناسیم.

جهان را نیست هستی جز مجازی

سراسر کار او لهُو است و بازی

شیخ محمود شبستری

مصیبت هولناک این است که امروزه بازی و فراغت مجازی، حجاب بازی و فراغت حقیقی شده است و ما اغلب غرق در «بازی و فراغت به مثابه غفلت و بطالت»، از شکوه و عظمت «بازی و فراغت به مثابه معنویت و خلافت» بازمانده‌ایم.

از سوی دیگر، در جهان کنونی فراغت و بازی در «فضای مجازی» ما را از فراغت و بازی در «فضای حقیقی» دور ساخته و این چنین است که بازی و فراغت، خود مخفیگاه مخوف مرگ بازی و فراغت شده‌است و با سرعتی «پس رونده» دستاوردهای معکوس را به پیش می‌برد.

بر راستی چه می‌توان گفت در حق آن که حجاب او «حق» است و چه می‌توان گفت در حقیقت بازی و فراغت، آن‌گاه که حجاب آن بازی و فراغت شده است؟ چه می‌توان گفت در حق آن که حقیقت بازی را به بازی گرفته و در صنعت غفلت، از فراغت و غلبت سدس دور مانده است؟ چه می‌توان گفت از تکنولوژی سرگرم‌کننده «سر»ها که در دورتر سرد کردن «قلب»ها به پیش می‌رود، ما تسخیر شدگان «فضای مجازی»، آلوده ناب بازی و فراغت را در «صنعت غفلت» و «غفلت صنعتی» گم کرده‌ایم؛ ما از فرط بداندی و فرسودگی، اصل بازی و فراغت را به سُخره گرفته‌ایم؛ ما در «جهان مجازی»، هویت حقیقی خویش را به بازی گرفته‌ایم و از «بومگاه فطری» و «مسکن الهی» خود خارج شده‌ایم؛ فضای بیگانه با بوم زیست خویش پانهاده‌ایم؛ ما از زمین «خود» به درآمده و در زمین «دیگران» خانه کرده‌ایم و هم از این رو، با خود و خدای خود بیگانه شده‌ایم.

در زمین دیگران خانه مکن

کار خود کن در خانه مکن

موانع

ما در زندان و زمین دیگران محبوس شده‌ایم و بدین سبب آنچه نیستیم شده‌ایم و از آنچه ذاتاً باید باشیم دور شده‌ایم.

ما تسخیرشدگان در این زندان نرم و نامرئی، ناتوان از دیدن دیوارهای سخت و آهنین، دل مشغول بازی‌های روزگار شده‌ایم؛ بی آن‌که بدانیم فقط بازی پنداشتن این جدیت‌هاست که ما را از دام این بازی‌ها نجات می‌دهد.

ما در تسخیر اندیشه‌ها از «فضیلت اندیشیدن» ناتوان شده و بدین سبب، خسته‌دل و غم‌پیشه گشته‌ایم.